

نویسندگان: حسین نوری
منبع: زمانه ۱۳۸۳ شماره ۲۸
حوزه های تخصصی:

- حوزه های تخصصی تاریخ ایران اسلامی حکومت های ایرانی- اسلامی قاجار سیاسی
- (دریافت فایل ارجاع) RIS: پیژوهیار، EndNote، ProCite، BibTex | (Reference Manager)

متن

میرزا حسین خان مشیرالدوله سپهسالار اعظم مردی نام آشنا در تاریخ قاجار است که عده کثیری از مردم تهران و نیز ایران نام او را به خاطر مسجد و مدرسه سپهسالار شنیده اند. وی سالیان متمادی سمتهای گوناگون و عده ای را برعهده داشت که از سرکنسولی ایران در بمبئی آغاز شد و تا صدراعظمی ادامه یافت و به مقتضای این مسئولیتها اقداماتی را انجام داد که به موجب آن گروهی از نویسندگان او را اصلاح طلب و ادامه دهنده راه امیرکبیر خواندند و فکر او را اندیشه ترقی دانستند و اقداماتش را ترکیبی از اصلاحات اداری و مالی و قضایی نامیدند که تنظیم و تحکیم دستگاه ازهم گسیخته حکومت و قانونمند کردن آن را هدف گرفته است و براین اساس در جای جای کتابها و مقالات خویش به مدح و ثنای او پرداختند، ولی آیا این نحوه تحلیل و استنتاج، ما را به قضاوتی منصفانه و همه جانبه رهنمون می سازد؟

این قصه فقط به او ختم نمی شود بلکه سپهسالار حلقه ای از یک زنجیره بلند است که اکثر منابع تاریخی به معرفی وارونه آنها پرداخته اند و همین آثار به عنوان مراجع مطالعاتی بسیاری از محققان بعدی قرار گرفته و موجب ارائه تصویری یکنواخت و کلیشه ای از آنان شده است ولی محقق تیزبین و حقیقتجو از لابلای منابع مختلف تاریخی می تواند مطالبی به کف آورد که از مجموعه آنها نتایج شگفت آوری حاصل می شود.

مقاله حاضر با استفاده از منابع گوناگون به بررسی زمانه مشیرالدوله نشسته و ما را با بعضی اسرار پشت پرده تاریخ آشنا می سازد.

میرزا حسین خان، فرزند میرزا نبی خان امیر دیوان قزوینی، در سال ۱۲۴۳. ق متولد شد. اجداد وی اهل علی آباد مازندران بودند و پدر بزرگ او، موسوم به عابدین بیک، در قزوین نزد شاهزاده علینقی میرزا رکن الدوله، حکمران قزوین، به دلاکی اشتغال داشت.

میرزا حسین خان رشد و ترقی خود را عمدتاً مرهون توجهات خاص امیرکبیر بود. امیرکبیر با امیر دیوان، پدر میرزا حسین خان، روابط نزدیک داشت و نظر به همین روابط، پس از صدارت، فرزندان او را به تهران خواست و آنها را به کارهای دولتی گماشت. امیرکبیر میرزا حسین خان را برای تحصیل به خارج از کشور فرستاد و از آنجا که وی فرد باهوشی بود، زبانهای فرانسوی و عربی را فراگرفت؛ البته به زبان فرانسه احاطه کامل نداشت؛ چنانکه محمدحسن خان اعتمادالسلطنه - که خود به زبان فرانسه تسلط کامل داشت^[۱] - می نویسد: «فرانسه را غلط مکالمه می کرد و غلط

می‌نوشت اما از شدت پررویی و طلاق لسان، طوری کلمات را ادا می‌کرد که هرکس تصور می‌نمود که او فرانسه می‌داند.»^[2]

میرزااحسین‌خان پس از بازگشت به ایران وکیل کارهای پدر گردید و در وزارت امور خارجه مشغول انجام وظیفه شد.^[3] اما پس از فوت پدر و در شرایطی که دچار مضیقه مالی نیز شده بود، طی حکمی از سوی امیرکبیر به کنسولگری ایران در بمبئی منصوب گردید.^[4]

جالب آن‌که امیر در حکم انتصاب وی، به او توصیه می‌کند: «از گرفتن تعارف و رشوه محترز بوده، مطلقاً طمع و توقعی از آنها [تجار و ایرانیان مقیم بمبئی] ننماید . . .»^[5] که نشان می‌دهد امیرکبیر در رفتار و خلیات میرزااحسین‌خان زمینه‌هایی را می‌دید که با صراحت او را از گرفتن رشوه برحذر می‌دارد، وگرنه ذکر این مطلب در احکام به‌هیچ‌وجه مرسوم نیست؛^[6] ضمن آن‌که بیان آن حتی می‌تواند بر توهین نیز حمل گردد؛ چراکه درواقع عدم رشوه‌خواری جزو شروط بدیهی یک مستخدم دولت به شمار می‌رود و هرکسی ناگفته بر آن واقف است.

نخستین تذکر

میرزااحسین‌خان از راه بوشهر و مسقط راهی بمبئی شد اما در میانه راه بدون هماهنگی با دولت مرکزی، برخلاف ماموریت خود، با شیخ مسقط به مذاکره پرداخت. این اقدام او، مورد ایراد مقامات مافوق او در ایران قرار گرفت و نایب وزارت خارجه در بیست‌و‌چهارم شوال 1267 طی نامه انتقادآمیزی به او نوشت: «مداخله شما در امور خارج از ماموریت و کارهایی که در دستورالعمل قید نشده و مداخله کرده‌اید، پسند نیفتاد. مقرر داشتند من به آن عالیجاه اظهار داشته و ضمناً نصیحت نمایم از قرار دستورالعمل که در دست دارید، تجاوز و تخلف نکنید و در امورات خارج از ماموریت خود به‌هیچ‌وجه دخیل ننمایید. هزار نکته باریکتر ز مو اینجاست! به کارهایی که خارج از ماموریت است دخیل‌شدن، ایرادات وارده بر شما وارد خواهد آمد.»^[7]

اقامت میرزااحسین‌خان در بمبئی سه‌سال به‌طول انجامید و پس از اتمام این ماموریت، با ثروت انبوهی به ایران مراجعت کرد.

پیشنهاد ورود تریاک به ایران

از جمله اقدامات میرزااحسین‌خان در این ماموریت، آن بود که او در یکی از گزارشهای خود منافع زیاد کشت خشخاش در ایران را از نظر صادرات گوشزد کرد و دولت نیز بر اساس این گزارش، کشت خشخاش را در دستور قرار داد و به ترویج آن پرداخت.^[8] ابتدا در سال 1267. ق بنای کاشت تریاک در اطراف تهران گذاشته شد.^[9] در کمتر از ده‌سال، اعتیاد به این ماده در مردم ایران به قدری رواج یافت که به گفته آدمیت: «در آثار مولفان اروپایی به عادت تریاک‌کشیدن اشاره گردیده. تا این‌که دامنه آن گسترده شد و اغلب ولایات ایران را فراگرفت. ظاهراً از 1287 قمری (1870 میلادی) تریاک ایران به‌عنوان ماده صادرات بین‌المللی درآمد و کشاورزان رفته‌رفته قسمتی از اراضی گندم‌خیز خود را به کشت خشخاش تخصیص دادند.»^[10]

همچنین میرزااحسین‌خان در بمبئی تجار ایرانی را تشویق می‌کرد به جای پول نقد، تریاک به ایران بیاورند.^[11] لذا می‌توان گفت وی یکی از اولین مشوقان تریاک‌کاری در ایران بود.^[12]

جالب‌تر این‌که در سال 1871. م که میرزااحسین‌خان به صدراعظمی ایران رسید، میزان صادرات تریاک یک‌باره از 870 جعبه در سال به 7700 جعبه به ارزش 847000 روپیه رسید.^[13] در اولین سال زراعی پس از صدارت او، کشت تریاک چنان توسعه یافت که در کنار عامل خشکسالی به‌عنوان یکی از عوامل موثر در رکود کشت غلات و سایر محصولات، موجب بروز قحطی وحشتناک در کشور گردید. کنسول انگلیس در بوشهر در این‌باره می‌نویسد: «چند سال قبل سود حاصله از تریاک، توجه ایرانیان را جلب کرد و تقریباً تمامی اراضی موجود و مناسب در یزد، اصفهان و جاهای دیگر به کشت خشخاش اختصاص یافت و کشت غلات و سایر محصولات پشت‌گوش انداخته شد . . . [این مساله] با خشکسالی و سایر عوامل تلفیق شد و منجر به قحطی سال 1871-1872 گردید.»^[14]

شدت قحطی به حدی بود که به نوشته ابوالقاسم طاهری فقط در مشهد بیست و چهار هزار نفر و در کل خراسان صد هزار نفر تلف شدند و تلفات قحطی در سراسر ایران در حدود یک و نیم میلیون نفر برآورد می‌شد.^[15]

لازم به ذکر است که بمبئی در زمان ماموریت میرزا حسین خان، مرکز تجارت خاندان یهودی ساسون بود که دایرةالمعارف یهود، آنها را منشا تأثیرات عظیم در هندوستان و سپس انگلستان و چین می‌داند و می‌نویسد آنان به همین دلیل به روچیلدهای شرق و سلاطین تجارت مشرق زمین شهرت دارند.^[16] احمد اشرف، شرکت ساسون را از جمله کمپانیهای خارجی معرفی می‌کند که در عصر قاجار در ایران فعال و به صادرات تریاک مشغول بودند: «شرکت دیوید ساسون . . . به تجارت خارجی و واردات و صادرات میان بریتانیا و ایران و بخصوص صادرات تریاک اشتغال داشت و در شهرهای بوشهر و اصفهان دارای نمایندگان تجارتی بود.»^[17]

حال، آیا می‌توان تلاش میرزا حسین خان و تأکید وی بر منافع صادراتی آن و حضور او در کنار ساسونها در بمبئی و نقش بعدی ساسونها در صادرات تریاک به ایران و افزایش نهصد درصدی صادرات این محصول در دوران صدارت او، همگی را اتفاقی دانست؟ این امر وقتی معنادارتر می‌شود که بدانیم وی پس از ماموریت سه ساله به بمبئی با ثروتی بالغ بر 150 هزار روپیه - که آن زمان رقمی افسانه‌ای بود - به ایران بازگشت. آیا این پول توسط کمپانی ساسون و بابت دلالی کشت تریاک در ایران پرداخت نشده بود؟ مخبر السلطنه هدایت در این باره می‌نویسد: «می‌گویند مکت ارفع‌الدوله و میرزا حسین خان سپهسالار و امثال اینان از کجاست؟ بمبئی، تغلیس، اسلامبول برای مامورین دولت گنج بادآور است، بدبخت ملت با این زمامداران!»^[18]

میرزا حسین خان خود در توجیه نحوه کسب این ثروت عظیم مدعی شد در بمبئی یکی دو نفر از تجار ایرانی از دنیا رفتند و مبلغ زیادی از مال آنها به او رسید! و همچنین مدعی شد آقاخان محلاتی، باجناق وی - که بررسی کارنامه و عملکرد او مقالی جدا و مقالی سوا می‌طلبد - به نیت او در شرطبندی اسبدوانی شرکت کرد و برنده شد و پول هنگفتی به او داد!

امیرکبیر که این رویه‌ها را از کارگزاران خود به هیچ وجه نمی‌پسندید، با شنیدن گزارشهای مربوط به مالاندوزی میرزا حسین خان برآشفته شد و تصمیم به عقوبت وی گرفت اما اجل او را مهلت نداد. اعتمادالسلطنه در این باره می‌نویسد: «این قضایا [اسبدوانی و شرطبندی در آن، همچنین مصادره یک کرور روپیه مایملک حاج‌هاشم نمازی شیرازی در بمبئی] را میرزا تقی خان اتابک اعظم در تهران شنیده، قصدش این بود که پس از مراجعت میرزا حسین خان از بمبئی او را تنبیه کند لکن او وقتی به تهران آمد که میرزا تقی خان از میدان صدارت و حیات بیرون رفته بود.»^[19]

میرزا حسین خان در تغلیس

در سال 1271 ق. میرزا حسین خان به سمت سرکنسولی ایران در تغلیس منصوب شد و چهار سال این سمت را عهده‌دار بود. شایان ذکر است که او، نظر به آن که پدرش با میرزا آقاخان نوری صدراعظم دوستی داشت، در ازای پرداخت مبلغی به میرزا آقاخان، این منصب را به دست آورد.^[20] بنابه اظهار دکتر محمدجواد شیخ‌الاسلامی وی در این ماموریت نیز همچنان در فکر فعالیتهای اقتصادی بود: «در زمان صدارت میرزا آقاخان نوری موقعی که [میرزا حسین خان] سرکنسول ایران در تغلیس بود، گندم به قیمت خیلی ارزان از آذربایجان وارد می‌کرد و به روسها که مشغول جنگ در شبه جزیره کریمه بودند به قیمت‌های هنگفت و سرسام‌آور می‌فروخت»^[21] و از این راه مبلغی در حدود صد هزار تومان فایده نصیب او شد.^[22] که با لحاظ ارزش پولی آن زمان، باید گفت مبلغ بسیار هنگفتی بود.^[23]

وزیرمختار در ولایت عثمانی

میرزا حسین خان در سال 1275 ق. با سمت وزیرمختار ایران عازم عثمانی شد.^[24] او در این ماموریت طولانی که دوازده سال به طول انجامید، کمافی‌السابق به امور اقتصادی شخصی پرداخت و به دلیل روابط نزدیک با صدراعظمها و وزرای عثمانی سود گزافی به چنگ آورد.

سالها بعد میرزا حسین خان به مناسبتی که از ایام سفارت خود در عثمانی یاد می‌کرد، اعتراف عجیبی نمود: «خودش روزی در حضور ناصرالدین شاه که صحبت از منشا تمول سرشارش بود، به صراحت اعتراف کرد که در زمان سفارتش در استانبول در سفری که به اروپا می‌کرده، یکی از ثروتمندان معروف عثمانی را که مرتکب قتل شده بوده

است، با استفاده از مصونیت دیپلماتیک سفرا در لباس پیشخدمتی سفارت ایران در کشتی نشاند و با خود به اروپا فرار داده است و قاتل ترک (به اعتراف خود سپهسالار در حضور ناصرالدین‌شاه) صد هزار لیره طلا به عنوان سپاس و مزد این عمل به او تقدیم کرده بوده است.^[25]

چون این اقدام در حکم سوءاستفاده از مصونیت سیاسی دیپلماتها بوده و خلاف محسوب می‌شود، باید گفت اگر پلیس عثمانی ماقع را کشف می‌کرد، چنان افتضاح و آبروریزی بزرگی برای ایران به بار می‌آمد که به هیچ‌وجه قابل‌جبران نبود. همچنین اعتراف به آن در حضور شاه - که علی‌القاعده باید چنین خطاهایی از او پنهان داشته شود - می‌تواند مبین آن باشد که آوازه سوءاستفاده‌های مالی و خلافاکاریهای مشیرالدوله (میرزااحسین‌خان) چنان فاش و بر سر زبانها بود، که او دیگر نمی‌توانست آن را انکار کند و ضمناً می‌تواند شاهدهی بر زرنگی ناصرالدین شاه نیز تلقی شود که چگونه از او اعتراف می‌گیرد تا راه را برای ضبط اموال وی در آینده باز کند.

در همین دوران ماموریت عثمانی (1282.ق) بود که از سوی ناصرالدین‌شاه به او لقب مشیرالدوله داده شد.

بازگشت به ایران و وزارت عدلیه

ناصرالدین‌شاه به منظور قدردانی از تلاشهای میرزااحسین‌خان در فراهم کردن زمینه تشرف شاه به عتبات، در بیست و نهم رمضان 1287.ق در مسیر بازگشت از زیارت، در بغداد، او را به وزارت عدلیه و وظایف و اوقاف منصوب کرد^[26] و وی به همراه شاه به تهران آمد.

میرزااحسین‌خان در طول دوران وزارت عدلیه و اوقاف تمام تلاش خود را بر این متمرکز کرد که نظام قضائی سابق را که بر نفوذ روحانیت استوار بود برهم زند. لذا با نگارش کتابچه تنظیمات که آن را به تصویب و امضای شاه نیز رسانده بود،^[27] درصد تعیین حدود و وظایف کارکنان دولت برآمد و کوشید محاکم شرع را که به عنوان یک نهاد مستقل در نظام استبدادی آن عصر تنها و آخرین ملجأ مردم مظلوم بود، تحت نفوذ دولت درآورد که در این صورت استقلال تاریخی و سنتی روحانیت شیعه از بین می‌رفت و آنها حقوق‌بگیر دستگاههای حاکم وقت می‌شدند. «او همان کسی است که برای اولین بار با ایجاد مسجد و مدرسه سپهسالار [مدرسه عالی شهید مطهری فعلی] و کوشش برای به دست گرفتن حق انتصاب حکام شرع برای خود (به عنوان وزیر عدلیه) بر آن شد که روحانیت شیعه را جزئی از نظام حکومتی و تحت سیطره قدرت حاکم قرار دهد.^[28] همین امر بعداً موجب تشدید فاصله روحانیت از دستگاه حاکم و شخص مشیرالدوله گردید.

از اقدامات مثبت او در این دوره ایجاد سازوکاری برای اطلاع و رسیدگی مستقیم به شکایات مردم بود. لذا «به شاه پیشنهاد کرد صندوقی به نام "صندوق عرایض" در تمام شهرستانها نصب کنند و به مردم آگاهی دهند که شکایات خود را از حکام (استانداران، فرمانداران، بخشداران) و ماموران دولت در آن صندوق بریزند و مسئول مخصوص در هر شهر برای صندوق عرایض تعیین شود و در پایان هر ماه نامه‌های مردم را با پیک ویژه به تهران بفرستند و شکایات مردم مستقیماً به نظر شاه برسد و دستورهای بایسته داده شود.»^[29] شاه این پیشنهاد را پسندید و صندوق عرایض در تمام شهرها برپا گردید و ادارات، نامه‌ها و شکایاتی را که مردم در صندوق عرایض می‌ریختند، هر ماه یک بار به تهران می‌فرستادند و شاه نیز به آنها پاسخ می‌داد. البته بجز شکایات مشخص و معلوم، نامه‌های بی‌امضا، حاوی مطالب مسخره‌آمیز نیز در صندوق عرایض ریخته می‌شد. از این رو صندوق عرایض پس از چند سال برچیده شد.

وزارت عسکری و صدارت اعظم

ناصرالدین‌شاه در سیزدهم رجب 1288.ق میرزااحسین‌خان را ضمن اعطای لقب «سپهسالار اعظم»، به وزارت عسکری منصوب کرد و مدتی بعد در بیست و نهم شعبان همان سال، فرمان صدارت او را صادر و «نیک و بد جمیع امور دولت» را به وی محول ساخت.

سپهسالار در همان روز نخست صدارت، دستورالعملها و بخشنامه‌هایی خطاب به حکام بلاد و کارکنان دولت در سراسر کشور صادر نمود. گویی او پیشاپیش می‌دانست که حتماً صدراعظم خواهد شد، لذا همه دستورها را از قبل نوشته و آماده کرده بود.^[30] بخشنامه‌های مزبور کارگزاران دولت را از رشوه‌خواری و قوم‌و خویش‌بازی برحذر می‌داشت!^[31]

اکنون دیگر میرزا حسین‌خان مرد قدرتمند ایران بود، طوری که توانست حسام‌السلطنه، فاتح هرات و عموی شاه را که زیر بار دستورهای او نمی‌رفت، با موافقت شاه عزل کند.^[32] او همچنین توانست سایر مدعیان را، هرچند برای مدتی کوتاه، برجای خود بنشانند. اعتمادالسلطنه در این زمینه می‌نویسد: «حکام بلاد در پای تلگراف فقط اسم حسین را که می‌دیدند دیگر از قوت و قدرت بیرون می‌شدند، جای اشتباه کاری و عذر نبود . . .».^[33]

چهار تعهد سپهسالار به انگلستان

منابع مختلف تاریخی به نقش انگلیس در روی کار آوردن سپهسالار برای تحقق اهداف و منویات استعمار اشاره کرده‌اند. سرهنری راولینسون،^[34] وزیرمختار انگلیس در ایران، صریحاً اشاره می‌کند که «با معرفی و اصرار دولت انگلیس میرزا حسین‌خان به صدارت ایران رسید.»^[35]

دولت انگلستان - به استناد منابع مختلف - برای حمایت از صدارت سپهسالار از او قولهایی گرفته بود. راولینسون ضمن اشاره به برخی مفاد تعهدات میرزا حسین‌خان، می‌نویسد: «در پروگرام میرزا حسین‌خان صدراعظم ایران که برای احیای مملکت ایران طرح شده بود مخصوصاً این نظر را داشت که منافع ایران را با منافع انگلستان توأم کند. برای این که آن را عملی کند، در آن پروگرام دو ماده اساسی وجود داشت: یکی امتیاز رویتر و دیگری مسافرت پادشاه ایران به مملکت انگلستان.»^[36]

البته راولینسون همه واقعیت را بیان نمی‌کند. او به قبول حاکمیت انگلستان در اختلافات مرزی ایران با انگلیس در سرحدات هند (در بلوچستان و سیستان) اشاره نمی‌کند، درحالی که در این دو منطقه نیز همه اختلافات وفق نظر نماینده امپراتوری حل شد.

احمدخان ملک‌ساسانی که خود سالها در وزارت امور خارجه به کار اشتغال داشته، مطلب را با شفافیت بیشتری بازگو می‌کند. او می‌گوید: «در موقع تعیین میرزا حسین‌خان به صدارت، انگلیسیها برای چهار فقره از تقاضاهای خودشان از او قول گرفتند: اول، قبول حکمیت انگلیس راجع به بلوچستان؛ دوم، قبول حکمیت مامور انگلیس راجع به حدود سیستان؛ سوم، دادن امتیاز منابع ثروت سرتاسر ایران به بارون ژولیوس دو رویتر؛ چهارم، بردن ناصرالدین‌شاه به لندن برای دیدن جلال و عظمت امپراتوری انگلیس.

صدراعظم دست‌نشانده هم هر چهار فقره را موافق دلخواه آنها انجام داد.»^[37]

در تایید این مطلب، محمود محمود نیز از سپهسالار به عنوان «شخص برجسته و معروف»، «که خدمات بزرگ و مساعدتهای مهم نسبت به دولت انگلستان انجام داده است»^[38] یاد می‌کند و دوران صدارت او را با این تعبیر توصیف می‌کند: «دولت ایران به واسطه روی کار آوردن میرزا حسین‌خان سپهسالار نهایت درجه دوستی و اخلاص را نسبت به دولت انگلیس اظهار داشت. [او] تمام تقاضاهای آن دولت را صمیمانه انجام می‌داد . . .».^[39]

محمود در ادامه می‌افزاید: «مدت انگلیس‌مداری میرزا حسین‌خان قریب به ده سال طول کشید. در این مدت صمیمانه و از روی عقیده و ایمان، موافق با سیاست انگلیس بود. هر تقاضایی دولت انگلیس داشت با خلوص نیت آن را قبول می‌کرد و انجام می‌داد . . .».^[40]

و سرانجام می‌گوید: «در این دوره، انگلیس دوستی دولت ایران به اعلالدرجه رسید . . . میرزا حسین‌خان سپهسالار بی‌اندازه دل‌باخته سیاست انگلیس بوده و آرزوی قلبی او بود که ایران کاملاً تحت نفوذ دولت انگلیس قرار بگیرد.»^[41] مهدی بامداد ریشه انگلیس‌خواهی میرزا حسین‌خان را به دوران سفارت او در عثمانی باز می‌گرداند و معتقد است: «در ایامی که در اسلامبول وزیرمختار و سفیرکبیر و از طرفداران سیاست انگلستان بود، با لرد لایارد^[42] که سالها در میان طوایف بختیاری زندگانی کرده بود [و] در این اوقات او هم سفیرکبیر انگلیس در اسلامبول بود، نهایت دوستی را داشت و همین قسمتها او را در ابتدا به صدارت رساند.»^[43]

اما سردنيس رایت،^[44] سفیر اسبق انگلیس در ایران، علت تعلق‌خاطر سپهسالار و همفکران او به انگلستان را به ترس آنها از تهدید روسها منتسب می‌کند: «کسانی از جمله میرزا حسین‌خان مشیرالدوله صدراعظم . . . عقیده داشتند که مشارکت مالی و اقتصادی انگلیسیها در ایران این حسن را خواهد داشت که چون سپری، استقلال ایران را از تهدید روسها حفظ خواهد کرد.»^[45]

اگر این نظر را بپذیریم، باید بگوییم: سپهسالار، مانند کسی است که از ترس افتادن از یک‌سوی بام (حفظ استقلال ایران در برابر توسعه‌طلبیهای روسیه) به قدری عقب رفت که از سوی دیگر آن سرنگون شد و با انعقاد قرارداد رویتر، در

برابر توسعه‌طلبیهای انگلیس تسلیم شد و ایران را تمام و کمال به یک انگلیسی بخشید. بگذریم از این‌که هیچ‌کدام از این اقدامات رویه دولت انگلستان را تغییرنداد و این کشور حاضر نشد در برابر واکنش شدید دولت روس به امتیازنامه رویتر، حق حاکمیت و تمامیت ارضی ایران را، آن‌سان که میرزااحسین‌خان مشیرالدوله انتظار داشت، تضمین کند.^[46] این مساله، درواقع عدم صحت محاسبات مشیرالدوله را نشان می‌دهد.

صادرات سپهسالار و قحطی ایران

پیش‌ازاین گفته شد که ابتدای صادرات سپهسالار با قحطی سنگینی که در ایران واقع شد مقارن افتاد. مردم این قحطی را به فال بد گرفتند. سپهسالار برای رفع این ذهنیت و جلب حمایت مردم به ترفندی دست یازید که البته این اقدام او نیز هرچه بیشتر بر مشکلات افزود: «رسیدن هنگامه قحط و ازدحام فقرا و درماندگان، این صدراعظم تازه را سرگردان و از کارهای دیگر باز داشت. به‌عنوان اتفاق یا خودنمایی و جذب قلوب، هرروزه پیش‌ازآن‌که به دربار برود در میدان مشق تهران مبلغی پول می‌برد و به هر فقیر یک قران می‌داد. اشتها را اعانه صدراعظم و بی‌نانی سایر بلاد ایران، فقرا و بیچارگان را از هر طرف به پایتخت دولت کشید، درحالی‌که این شهر به‌حدکفاف‌خود آذوقه نداشت.»^[47] البته وجدان عمومی در مقصدانستن میرزااحسین‌خان اشتباه نمی‌کرد؛ چون درواقع حمایت و تشویق اول بار او از کاشت تریاک در ایران بود که موجب گردید در مدتی کوتاه، تولید آن در کشور به قدری زیاد شد که بخش زیادی از اراضی کشاورزی به جای کشت سایر محصولات حیاتی به تولید این ماده مخدر معطوف گردید و همین امر یکی از عوامل قحطی مزبور بود.^[48]

هنوز بیشتر از چهل‌وهفت روز از صادرات میرزااحسین‌خان سپری نشده بود که او میرزاملکم‌خان ناظم‌الدوله، دوست و همفکر خود را، از اسلامبول به تهران احضار نموده و به معاونت صادرات منصوب کرد.^[49] اعتمادالسلطنه در کتاب خلسه، پیرامون همکاری سپهسالار با ملک‌خان - از زبان خود میرزااحسین‌خان - می‌نویسد: «بعد ملک‌خان . . . را . . . پس‌ازآن‌که مدتها دولت و ملت ایران از شر او آسوده بودند به ایران طلبیدم و چندی مستشار مخصوص خود نمودم. . . .»^[50]

و چندی بعد سپهسالار در انتخابی تامل‌برانگیز ملک‌خان را به وزیرمختاری ایران در لندن! فرستاد تا به گفته بامداد، راهنمایی و دلالتی قرارداد رویتر را برعهده داشته باشد.^[51]

وفای به عهد

سپهسالار به محض رسیدن به مقام صدارت، درصدد برآمد تعهدات خود به دولت انگلستان را ایفا کند. نخستین اقدام او در این راستا، آن بود که پذیرفت حکمیت انگلستان را در اختلافات مرزی آن دولت با ایران در نواحی بلوچستان و سیستان (در مرز هند آن روز) وفق نظر آن دولت به انجام رساند. خان‌ملک ساسانی گزارش جزئیات این مساله را چنین تشریح می‌کند: «راجع به حدود بلوچستان هرچه میرزا معصوم‌خان انصاری، کمیسر ایران، به وزارت‌امورخارجه نوشت و تلگراف کرد که کیچ و تمپ و بلین و جالق و ذرک و مندر و کوهک و اسپندار و پیشین سرباز و دشت و یاهو مطابق اسناد ثابت‌ه که در دست داریم همیشه متعلق به ایران بوده و هست و چابهار و طیس و کوادر بنادر مسلم ایران‌اند که گلداسمیت نماینده انگلیس می‌خواهد آنها به خان کلات واگذار شود، کسی گوش نداد و میرزااحسین‌خان توسط گلداسمیت به میرزامعصوم‌خان تلگراف کرد که "موافق رضای مامور انگلیس عمل نمایید."»^[52] بدین‌ترتیب مشیرالدوله تعهد اول و دوم خود به دولت انگلیس را مطابق نظر آن دولت به انجام رساند.

قرارداد رویتر

سومین قول سپهسالار به انگلیسیها، این بود که امتیاز منابع ثروت سراسر ایران را به آقای رویتر واگذار کند و این چنین بود که میرزااحسین‌خان هشت‌ماه پس از صدارتش، نام خود را به‌عنوان عاقد نخستین قرارداد استعماری (معروف به امتیازات رویتر) با یک مسیحی یهودی‌الاصل از اتباع انگلیس به نام بارون جولپوس دورویتر^[53] در تاریخ ایران ثبت کرد. براساس این قرارداد^[54] امتیاز انحصاری‌کشیدن راه‌آهن و تراموا در تمام ایران، استخراج و بهره‌برداری از کلیه معادن (زغال‌سنگ، آهن، مس، سرب، نفت و . . .) و جنگلها، آبادکردن کلیه اراضی بایر، حفر قنوات در سراسر کشور، کندن

مجاری آب و احداث بند، سد، چاه و تمام مسائل مربوط به آبیاری، ساختن آسیاب و کارخانجات، دایرکردن بانک دولتی، احداث هرگونه راه، کشیدن خط تلگراف در سراسر کشور همگی یکجا، برای مدت هفتادسال به رویت واگذار می‌شد. اجازه تمام گمرکات کشور برای مدت بیستوپنج سال نیز بخش دیگری از این قرارداد بود. همچنین کلیه اراضی لازم برای احداث خط‌آهن، چاه، معدن، سد، بند و نیز مصالح لازم برای احداث و تعمیر راهها (از قبیل آهک و سنگ و گچ و . . .) به‌طوررایگان از اراضی دولتی در اختیار کمپانی قرار می‌گرفت. علاوه بر این، در قرارداد پیش‌بینی شده بود تمام مصالحی که برای ساخت راه‌آهن و بهره‌برداری از معادن باید به کشور وارد شود، از هرگونه مالیات و گمرک معاف خواهد بود و قرار بود زمینهای دولتی لازم برای معادن به‌طور رایگان به ملکیت کمپانی درآید و مقرر بود چنانچه معدنی در ملکیت یکی از اتباع ایران باشد و کمپانی نتواند با آن شخص به توافق برسد، دولت ایران اتباع خود را به فروش زمین مجبور سازد. رویت همچنین از اولویت خرید اراضی مربوط به جنگلها پس از بریدن درختهای آن نیز برخوردار بود و در صورت تمایل ایران به اعطای امتیازات تلگراف، آسیاب، کارخانجات آهن‌آلات و . . .، کمپانی رویت ارجحیت داشت. مطابق قرارداد، مقرر شده بود درآمد دولت ایران از عواید حاصل در بخشهای آهن، معادن و جنگلها به ترتیب 20، 15 و 15 درصد باشد.

حال باوجود این کارنامه، باید از کسانی که مهمترین اقدامات ترقی‌خواهانه در آن دوره را، پس از امیرکبیر به سالهای صدارت میرزااحسین‌خان سپهسالار مربوط می‌دانند^[55] سوال کرد: درصورت اجرای این قرارداد آیا چیز دیگری باقی می‌ماند تا به خارجها واگذار شود؟ درواقع باید گفت: ماهیت اصلی سیاست سپهسالار در آنچه طرفدارانش «بازگذاشتن دست سرمایه‌های خارجی به‌ویژه سرمایه‌های انگلیسی»^[56] در ایران می‌نامیدند، در این قرارداد متجلی بود.

رشوه‌خواری

بعدها معلوم شد در جریان عقد قرارداد رویت مبالغ معتناهایی رشوه نیز پرداخت شده است: به‌نوشته تیموری و بامداد «مسترتکوت نماینده رویت برای تسریع و تسهیل کار، مبالغی به رجال و وزرای ایران رشوه می‌دهد و اگر کسی جرات مخالفتی می‌کرد، با دادن پول دهانش را می‌بست»^[57] البته نماینده رویت می‌دانست که براساس توافقهایی پنهان قبلی، اصل قرارداد جزو تعهدات سپهسالار است و ریشه در رشوه‌نداشته و امضای آن قطعی می‌باشد و لذا فقط برای «تسریع و تسهیل کار» مبالغی به رجال و وزرا پرداخت می‌کرد.

حال خوب است بدانیم چه کسانی و به چه میزان در جریان قرارداد به تسریع و تسهیل کار پرداخته‌اند؟ ابراهیم تیموری از قول اعتمادالسلطنه بعضی‌ها را نام می‌برد: «50 هزار لیره میرزااحسین‌خان صدراعظم گرفته، همین‌طورها هم میرزاملکم‌خان، 20 هزارلیره حاجی‌محسن‌خان معین‌الملک، 20 هزارلیره منیرالدوله، مبلغی هم اقبال‌الملک، مبلغی هم مردم دیگر که دست‌اندرکار بوده‌اند. مختصر قریب 200 هزارلیره تعارف داده و 100 هزارلیره هم خرج کرده»^[58] داستان رشوه‌گیری به‌قدری بالا گرفته بود که حتی فریاد آقای رویت نیز درآمد؛ دکتر جواد شیخ‌الاسلامی در این زمینه می‌نویسد: «بارون رویت از همان لحظه که با ایرانیان سروکار پیدا کرد، ناله و نفرینش بلند شد و آشکارا می‌گفت که از رشوه‌دادن به اطرافیان حریص شاه که سیری سرشان نمی‌شود واقعا خسته شده است»^[59] اعتمادالسلطنه به سیر و فرآیند رشوه‌خواری در جریان قرارنامه رویت اشارتی دارد و از زبان سپهسالار، گوشه‌هایی از آن و نقش ملکم را می‌شکافد: «خواستیم به غرض شخصی با معیرالممالک، دستگاه او یعنی خزینه دولت را به هم بزنم و بانک در ایران دایر کنم و راه‌آهن بکشم. ملکم محیل طماع هم چون از خیالات من باخبر بود، در این مقاصد بلکه در این مفاصد با من همدست شد و با شخصی که آنوقت از جانب دولت ایران در لندن ماموریت داشت، ساخت و روتر[رویت]‌نامی از صرافان بسیار متمول یهودی انگلیس را تطمیع نمودند. آن خام‌طمع مبلغهای گزاف به من و ملکم و آن مامور و جمع دیگر از رجال دولت ایران در تهران رشوه داد و امتیازنامه راه‌آهن را بگرفت و در آن امتیازنامه، هم دایرکردن بانک بود، هم استخراج معادن، هم همه چیز»^[60]

ماجرای بذل‌وبخشش رویت آنقدر آشکار بوده که حتی دکتر فریدون آدمیت نیز _ که خود از مدافعان سرسخت و جدی سپهسالار است _ وقتی به آن می‌رسد، قضیه را چنان غیرقابل‌انکار می‌بیند که ناچار از قبول آن می‌شود و می‌نویسد: «البته بر قرارنامه رویت انتقادهای اساسی داریم. این مطلب هم‌گویا است که برای آن پول زیاد خرج شد. می‌خواهید اسمش را پیشکش، تعارف، حق‌العمل، پذیره و هرچیز دیگر بگذارید»^[61]

آدمیت تلاش بسیاری می‌کند تا کوه را کاه نشان دهد ولی از ایشان باید سوال کرد که چرا اسم آن پولهای خرج‌شده را رشوه نگذاریم تا همگان آن را بهتر بفهمند؟ آیا ردیف کردن کلمات دیگر درواقع تلاش در جهت لوٹ کردن قضیه نیست؟

انگلیسیها و قرارداد رویتر

ماهیت قرارداد به قدری زیاده‌خواهانه و جاه‌طلبانه بود که حتی نویسندگان و سیاستمداران بریتانیایی را هم به اعجاب واداشت. در زیر نظر بعضی از آنان را ذکر می‌کنیم:

1. لرد کرزن^[62] (طراح و مبتکر قرارداد استعماری 1919 و ثوق‌الدوله - کاکس)^[63] سالها پیش از نیل به مقام وزارت خارجه انگلیس، در خلال کتاب معروفش «ایران و قضیه ایران»، با تعبیری شگفت از آن یاد می‌کند:

«پیش از این راجع به امتیاز اصلی و معروف سال 1872 رویتر اشاراتی نمودم. این موضوع به قدری در اروپا هیجان ایجاد کرد که . . . بخاطر وجود وجه مقایسه‌ای بین آن سند و امتیازنامه بانک شاهنشاهی و هم از لحاظ این‌که برجسته‌ترین نمونه تاریخی از شیوه کار بی‌بندوبار ایران برای تجارت خویش به دست آمده باشد، قصد دارم مشخصات عمده آن را در اینجا شرح دهم . . . طرح رویتر عالی‌ترین مرحله دوره‌ای از احساسات جدی و صمیمانه انگلوفیلی در تهران و آن شاهکار سیاسی میرزااحسین‌خان، صدراعظم مقتدر بود . . . وقتی که متن آن به نظر اهل جهان رسید دریافتند که مشتمل بر کاملترین مواد و واگذاری دربست کلیه منافع صنعتی یک کشور در دست خارجی است که مانند آن هرگز به وهم و گمان احدی درنیامده بود و در تاریخ سابقه نداشته است . . . این بود سند حیرت‌انگیزی که انتشارش . . . طوفان هیجان در اروپا برانگیخت.»^[64]

کرزن در جای دیگر پیرامون این قرارداد می‌گوید: «یک‌چنین امتیاز عظیم و بی‌سابقه، یک بخشش‌نامه بود از طرف کشور ایران و باید اعتراف کرد که اگر بریتانیا توانسته بود این بازی را به آخر برساند، نه‌تنها شاه ایران مات شده بود بلکه تزار روسیه هم به جای خود می‌خکوب می‌شد.»^[65]

2. گراهام استوری، یک انگلیسی دیگر، در کتاب خود (رویتر در یک قرن) راجع به قرارداد می‌نویسد: «به موجب این قرارداد به رویتر اجازه داده شد که به تمام منابع اقتصادی ایران و اکثر افراد آن در مدت هفتادسال حکومت واقعی کند و همچنین این امتیاز بود که دروازه‌های کشور ایران را به روی دنیای غرب گشود.»^[66]

3. ماژور ژنرال سرهنری راولینسون (سیاستمدار و محقق بلندآوازه انگلیسی که از سال 1249/1833 ق تا 1254/1838 ق عضو هیات نظامی انگلیس در ایران و از سال 1275/1859 ق تا 1276/1860 ق وزیرمختار آن کشور در ایران بود) در مورد این قرارداد می‌گوید: «وقتی که این امتیاز به طبع رسید و در دنیا منتشر گشت و دیده شد که دارای این مزایای بی‌شمار است و تمام منابع ثروتی و صنعتی و فلاحی سرتاسر ایران به دست انگلیسیها افتاده است، هیچ‌کس قادر نبود این موضوع را پیش‌بینی کند که روزی یک چنین امتیاز مهمی به دست یکی از اتباع انگلیس بیفتد.»^[67]

4. و اما جالبترین اظهارنظر پیرامون قرارداد رویتر و شخص میرزااحسین‌خان را فریدون آدمیت اظهار می‌دارد که آگاهان به تاریخ قاجار و آشنایان با مواضع او را شگفت‌زده کرده است.

ایشان در کتاب امیرکبیر و ایران (چاپ 1334 ش) به مناسبت بحث پیرامون اختلاف ایران و انگلیس بر سر معادن مس قراچه‌داغ آذربایجان می‌نویسد:

«موضوع قراچه‌داغ از این‌پس چندی ساکت و بی‌صدا بود تا این‌که میرزااحسین‌خان سپهسالار را به صحنه سیاست ایران وارد کردند و او را به مقام صدارت عظمی رسانیدند و به قول رالینسون وزیرمختار معروف انگلیس برای حل قضایای مهمی که مدتها بین ایران و انگلستان در جریان بود، یک‌چنین شخصیت صمیمی نسبت به انگلستان به صدارت انتخاب گردید. این مرد تاریخی اجنبی‌پرست امتیاز تمام معادن و سایر منابع ثروت ایران را یک‌قلم قباله کرده تقدیم بارون رویتر انگلیس نمود و البته این امتیازنامه عجیب که خود انگلستان هم از سنگینی انجام آن شانه خالی کرد، شامل معدن قراچه‌داغ هم می‌شد.»

معلوم نیست چرا این بخش از کتاب امیرکبیر و ایران در چاپهای بعدی بی‌صدا حذف شده(!) و چرا «این مرد اجنبی‌پرست» ناگهان به چهره‌ای تبدیل می‌شود که پس از امیرکبیر اصلاح‌طلب‌ترین رجل عصر قاجار قلمداد می‌شود و حکومت او «حکومت قانون» و اندیشه‌اش نیز «اندیشه ترقی» معرفی می‌گردد. به‌هرحال هرچه باشد، این چرخش ناگهانی قبل‌ازهرچیز مؤید آن است که کشتی‌بان را سیاستی دیگر آمده و نشان می‌دهد جریان سکولار به قحط‌الرحالی

دچار شده که ناچار می‌شود به کسانی همچون سپهسالار نیز دست‌آویزد و جالبتر آنکه در شناسنامه چاپ هفتم کتاب، زمانهای چاپهای کتاب از چاپ سوم (1348) تا چاپ هفتم (1362) بیان شده و تاریخ چاپهای اول و دوم از قلم افتاده است. محققان تیزبین چنانچه چاپهای اول و دوم را با چاپهای بعدی مقایسه کنند، احتمالاً به نکات جالب و شگفت‌انگیزتر دیگری نیز دست خواهند یافت!

شاه و سفر فرنگ

با انجام سومین تعهد سپهسالار به انگلستان یا همان قرارداد رویتز، اکنون زمان اجرای قول چهارم فرا رسیده بود و باید شاه را به انگلستان می‌برد. دولت انگلیس درصدد بود طی این سفر ضمن نمایش پیشرفتهای صنعتی خود، ناصرالدین‌شاه را از یکسو مرعوب قدرت این امپراتوری نماید و ازدیگرسو او را شیفته و فریفته تمدن غرب سازد و به‌این‌ترتیب با تغییر دیدگاه شاه (به‌عنوان شخص اول کشور) راه را برای نفوذ خود در ایران هموار کند. سر دنیس رایت، نویسنده و سفیر اسبق انگلیس در ایران، به‌خوبی علت تعلق‌خاطر میرزااحسین‌خان و هم‌مسلمان او به غرب و به‌ویژه انگلستان و اصرار آنان بر ضرورت سفر شاه به فرنگستان و مخالفت روحانیت با این سفر را چنین بیان می‌کند:

«روحانیون و عناصر محافظه‌کار که مایل نبودند پادشاهشان به فرنگ برود و زیر نفوذ غربیها قرار گیرد و با افکارشان آشنا شود، با این سفر مخالفت می‌ورزیدند و ازطرف دیگر بودند کسانی از جمله میرزااحسین‌خان مشیرالدوله صدراعظم که شاه را به این سفر تشویق می‌کردند. آنان از عقب‌ماندگی و ضعف کشورشان در مقایسه با کشورهای فرنگ به‌خوبی آگاه بودند و امید داشتند که شاه و اطرافیانش با دیدن فرنگستان چشمشان باز شود و لزوم اصلاح و نوسازی نظام کهنه سیاسی و اقتصادی کشور را احساس کنند.

انگلستان به‌عنوان قدرت بزرگ صنعتی آن زمان و یکی از منابع اصلی سرمایه در جهان، برای مشیرالدوله و برخی دیگر از مشاوران شاه جاذبه خاصی داشت. اینان عقیده داشتند که مشارکت مالی و اقتصادی انگلیسیها در ایران این حسن را خواهد داشت که چون سپری استقلال ایران را از تهدید روسها حفظ خواهد کرد.»^[68] وی در بخشی دیگر به صراحت، نظر خود را در مورد سپهسالار چنین بیان می‌دارد: «صدراعظم جدید یکی از سردمداران مکتب انگلیسی‌خواه^[69] محسوب می‌شد و عقیده داشت که دوستی و حمایت انگلیس برای حفظ استقلال ایران در برابر توسعه‌طلبیهای روسیه ضروری است.»^[70]

از خلال کلام رایت، عمق سیاستهای انگلستان و علت اصرار آنها برای بردن شاه و اطرافیان به فرنگ و همچنین اوج دقت‌نظر و تیزبینی روحانیت را می‌توان دید؛ اما افسوس که علی‌رغم همه مخالفت‌هایی که روحانیت و رجال مستقل سیاسی و حتی انیس‌الدوله، همسر بانفوذ و فرهیخته شاه، با این سفر داشتند، سرانجام نخواستار مشیرالدوله کار خود را کرد و بر همه فریادها غالب آمد.

میرزااحسین‌خان به این تعهد خود به انگلستان نیز وفا کرد و همراه شاه به فرنگ رفت و به پاس خدمات بی‌نظیر خود، در جریان سفر به انگلیس نشان ستاره هند^[71] - که از نشانهای ارزشمند امپراتوری بریتانیا محسوب می‌شد - را از دست ملکه انگلیس دریافت کرد.^[72]

به هر حال، حائز اهمیت است که روشن شود آیا امثال میرزااحسین‌خان واقعا نوکر و سرسپرده و وابسته قدرت خارجی بودند یا مانند بسیاری از همفکران بعدی گمان می‌کردند همراهی با سیاستهای انگلیس به نفع کشور است و استقلال میهن را تضمین می‌کند. یعنی خائن یا خاطی بودن این افراد باید معلوم گردد؛ گرچه در مسائل مهم و کلان سیاسی و اجتماعی مثل قرارداد رویتز و رژی و وثوق‌الدوله - کاکس و . . . از حیث تاثیرگذاری بر مصالح کشور، به لحاظ کارکرد، تفاوتی میان این دو نیست و برای همین هم بود که روحانیت آگاه با این سفر مخالف بود؛ زیرا در پس پرده، نقشه‌های شومی را که برای استتال ناصرالدین‌شاه و دربارش کشیده شده بود و تاثیر سوئی را که این سفر می‌توانست بر استقلال سیاسی و اقتصادی و فرهنگی ایران داشته باشد، می‌دید.

سپهسالار و روحانیت

چنانکه پیشتر نیز گفته شد، سپهسالار حضور علما در متن مسائل سیاسی و اجتماعی را مغایر مطامع خویش می‌دید لذا به محض کسب وزارت عدلیه و وظایف و موقوفات، سعی کرد تحت عنوان اصلاحات به کاهش قدرت و

از بین بردن استقلال نهاد روحانیت بپردازد و درصدد برآمد انتصاب حکام شرع را از این نهاد گرفته و به وزیر عدلیه منتقل سازد.

او همچنین از همان آغاز، با اتخاذ یک رویکرد سکولاریستی، با مداخله روحانیت در امور سیاسی و حکومتی به شدت مخالف بود و به نوشته آدمیت معتقد بود که آنان باید به مسائل عبادی و شخصی مردم بپردازند: «اعتقاد من درباره حضرات ملاها بر این است که ایشان را باید در کمال احترام و اکرام نگاه داشت و جمیع اموراتی [را] که تعلق به آنها دارد از قبیل نماز جماعت و موعظه به قدری که ضرر به جهت دولت وارد نیابد و اجرای صیغه عقد و طلاق و حل مسائل شرعی و مایته‌های آنها را به ایشان واگذار نمود و به قدری که در امور حکومتی، آنها را مداخله نداد و مشارالیه را ابدا واسطه فی مابین دولت و ملت مقرر نکرد»^[73] والا وسیله بی‌انتظامیها [لابد نظیر رهبری قیام ملی علیه امتیازات رویتزر، رژی، 1919 و . . .] می‌شود، چنانچه شده است . . .»^[74]

به هر حال اگر کسی چنین دیدگاهی داشته باشد و در عمل نیز درصدد محو روحانیت برآید، به طور قطع وقتی بر سفر شاه به فرنگ اصرار می‌ورزد، یا خیر و صلاح ملک و ملت را نمی‌خواهد و یا به کم‌وکیف آنچه می‌کند واقف نیست. بالطبع روحانیت ایران خواه و مردم‌دوست نیز با این سفر به مخالفت می‌پردازد.

مقابله روحانیت و مردم با قرارداد

پیش از ورود به بحث لازم به ذکر است که در آن دوران اگر امتیازی به یکی از دو قدرت خارجی (انگلیس یا روس) داده می‌شد، مخالفت طرف دیگر را برمی‌انگیخت. در قرارداد رویتزر نیز همین وضع حاکم بود و گروه‌های مختلف داخلی و همچنین روسیه با آن قرارداد مخالف بودند؛ چرا که با اجرای امتیازنامه رویتزر روسها، نه تنها ایران را از دست می‌دادند، بلکه آرزوی آنها برای دستیابی به آبهای گرم خلیج فارس و بیرون آوردن گنج‌ها از چنگال انگلیسی‌ها نیز بر باد می‌رفت. به همین دلیل روسها، عوامل داخلی‌شان، یعنی بعضی رجال و درباریان روس‌فیل نیز به مخالفت با آن قرارداد برخاستند. اما از سوی دیگر برخی رجال مستقل نیز به رهبری روحانیت - که به اسلام و استقلال کشور و سعادت مردم می‌اندیشیدند - با قرارداد مخالف بودند؛ از این رو، برخی کوشیده‌اند مخالفت روحانیت با قرارداد رویتزر و سایر موارد (نظیر امتیازنامه رژی، جنبش مشروطه و . . .) را در کنار مخالفت روسیه قرار داده^[75] و مستقیم و غیرمستقیم روحانیون را طرفدار روسها و یا تحریک‌شده و بازی‌خورده آنان نشان دهند.

در همه این موارد، روحانیت بیشتر از سه راه پیش‌رو نداشت: موافقت، سکوت و یا مخالفت. نظر به آن که این قراردادها در واقع کین ملی کشور را بر باد می‌داد موافقت روحانیت با اعطای این امتیازات، محال بود؛ ضمناً هرگونه اتخاذ رویه بی‌طرفی و سکوت نیز عملاً به نفع انگلیسیها تمام می‌شد و آب به آسیاب آنها می‌ریخت، لذا باتوجه به نفوذ گسترده روحانیت که به نفع دین و دنیای مردم و ضامن حفظ کشور بود، باید گفت مخالفت روحانیت بهترین گزینه به شمار می‌رفت. البته روسها و عواملشان هم با آن قرارداد مخالف بودند اما نه به خاطر مردم و کشور ایران بلکه صرفاً به منظور حفظ منافع خودشان. پس این تقارن هیچ اتهامی را متوجه روحانیت - مبنی بر این‌که در این رویکرد متأثر از روسیه بوده باشند - نمی‌کند.

حال این پرسش مطرح می‌شود که در آن شرایط خطیر آیا وظیفه علما این بود که چون روسها مخالف قرارداد هستند پس سکوت اختیار کنند و اجازه دهند با اجرای آن، منافع کشور نابود شود (تا در سایه آن سکوت احتمالاً در آینده از سوی بعضی نویسندگان متهم به طرفداری از روسها نشوند) و یا روحانیت ناگزیر بود به آنچه که به صلاح کشور می‌دید عمل کند و به خوشایند یا مخالفت هیچ دولت خارجی هم کاری نداشته باشد؟ کماآنکه نمی‌توان گفت در ماجرای امتیازنامه رژی نیز میرزای شیرازی، از آن‌جا که مخالفت او با این قرارداد به نفع روسها تمام می‌شد، باید در مقابل اعطای امتیاز تنباکو سکوت می‌کرد و از حفظ استقلال ایران صرف‌نظر می‌نمود.

به هر حال، در ماجرای قرارداد رویتزر نیز، هنگام سفر شاه به فرنگ و در غیاب او، موج مخالفتها علیه قرارداد به رهبری زعیم دینی وقت، مرحوم آیت‌الله حاج‌ملاعلی‌کنی، که ناصرالدین‌شاه به او بسیار احترام می‌گذاشت و از وی فوق‌العاده بیم و ملاحظه داشت، به شکل فزاینده‌ای آغاز شد^[76] به حدی که شاه ناچار شد در بازگشت خویش تسریع کند. علت مخالفتها نیز، به قول کرزن، این بود که حقوق حیاتی یک ملت را به سوداگران خارجی واگذار می‌کرد.^[77] اظهار ابوالقاسم طاهری زمانی که شاه به رشت وارد شد، شورش مخالفان صدراعظم چنان شدت یافته بود^[78] که سپهسالار از آن‌جا که جان خود را در خطر می‌دید، در رستم‌آباد گیلان استعفا کرد. شاه ابتدا استعفای او را پذیرفت

ولی پس از چند ساعت پشیمان شد و دوباره مهر ویژه و قلمدان گوهرنشان صدارت را برای میرزااحسین‌خان پس‌فرستاد و به وی پیغام داد که باید همچنان به‌عنوان صدراعظم انجام وظیفه کند. اما دو روز بعد در منجیل مجدداً استعفا را پذیرفت و میرزااحسین‌خان را به حکمرانی رشت منصوب نمود و دیگر او را به همراه خود به تهران نیاورد.

استمداد سپهسالار از وزیرمختار انگلیس

شاه از رشت حرکت کرده و به نزدیکی قزوین رسیده بود. میرزااحسین‌خان بر جان خود بیمناک‌تر و ناصرالدین‌شاه از ترس برهم خوردن پایتخت هراسان‌تر شده بود. سپهسالار احتمال می‌داد که شاه برای رهایی خویش از این غائله او را قربانی کند، لذا دست به دامن سفارت انگلیس شد. دیکسون، پزشک سفارت که ملتزم رکاب بود، از اردوگاه شاه در آقابابا به تامسون وزیرمختار انگلیس چنین نوشت: «صدراعظم معزول بسیار دل‌شکسته به‌نظر می‌رسید. در حالی که اشک در چشمان وی حلقه زده بود، به من اظهار داشت که از جان خودش ایمن نیست، به شخص شاه اطمینان واثق دارد و شاه نیز نسبت به وی مهربان است، اما می‌ترسد که مبادا روحانیون، شاه را به کشتن وی برانگیزند لذا صدراعظم به‌ویژه از من خواهش کرده است که این مطلب را برای شما بنویسم. وی خواسته است که پس از عرض سلام خاطر نشان سازم که صدراعظم ایران همواره دوست انگلستان بوده و شخص ملکه وی را به دریافت نشان ستاره هند مفتخر ساخته است. لذا شخص وی باید از هرگونه گزند و خفتی مصون ماند. میرزااحسین‌خان از جناب‌عالی و همکاران وزیرمختار خواهش کرده است که دسته‌جمعی نامه‌ای نزد شاه بفرستید و از اعلی‌حضرت قول بگیرید که جان صدراعظم ایمن بماند و نسبت به وی بی‌حرمتی نشود. وی توصیه کرده است که عبارات نامه بسیار احتیاط‌آمیز نوشته شود تا به احساسات رقیقه اعلی‌حضرت برنخورد.»^[79]

بازگشت به قدرت

دوران عزل میرزااحسین‌خان چندروزی بیشتر طول نکشید و ناصرالدین شاه برای لغو امتیاز رویت، سمت مهم وزارت امور خارجه را به او تفویض کرد؛^[80] زیرا به نوشته جواد شیخ‌الاسلامی «برای توفیق در این امر خطیر، یعنی به‌هم‌زدن قراردادی معتبر که به امضای شخص شاه رسیده و برای اجرای مقدماتش پولهای هنگفت خرج شده بود، سیاستمداری آزموده که فن و فوت کاسه‌گری را بلد باشد و بتواند این مساله را پیش جهانیان توجیه کند، لازم بود و چنین کسی در اوضاع و شرایط آن روزی ایران کسی جز میرزااحسین‌خان مشیرالدوله نمی‌توانست باشد. در نتیجه، شاه، صدراعظم معزول را مجدداً از رشت به تهران فراخواند و او را به سمت وزارت خارجه مامور فسخ قرارداد رویت کرد.»^[81] شاه پیش از انتصاب سپهسالار، نظر او را جویا می‌شود تا بداند آمادگی پذیرش این مسئولیت را دارد یا نه؟ سپهسالار در پاسخ، نامه‌ای ارسال می‌دارد که ذکر قسمتهایی از آن بدون هرگونه شرح برای شناخت خصوصیات اخلاقی او مناسب می‌باشد:

«قربان خاک‌پای جواهرآسای اقدس همایون مبارک شوم. زیارت دستخط مبارک جهان‌مطاع شاهنشاهی - روحنا فداه - خداوند شاهد است مثل اعجاز عیسوی این مرده حقیقی را جان تازه داد و مجدداً از وادی عدم به صحرای وجود آورد، چنانکه با دست و دل شکسته و تن خرد شده، فوراً از بستر برخاسته، مشغول عریضه‌نگاری شدم. خداوند هزارمرتبه جان ناقابل این خانه‌زاد ذلیل بی‌مقدار را به تصدق وجود مسعود، قدردان همایونی روحنا فداه گرداند و به لعنت خداوند گرفتار سازد اشخاصی را که از بابت نقص فهم و عدم شعور، سلب حقوق و قدردانی از وجود مقدس شاهنشاهی روحنا فداه می‌نمایند که والله از روی اعتقاد عرضه می‌دارم، در ربیع مسکون به حقوق همایونی هنوز کسی سراغ ندارم. هرکس یک قدم به صدق و ارادت در خاک پای مبارک حرکت کرد، اقلاً ده قدم به مرحمت و عطوفت با او رفتار فرمودید و از صد خطای او اغماض ملوکانه فرمودید. والله بالله تالله تا زنده‌ام در هر مقامی که میل مبارک اقتضا فرماید که بنده کمترین را در آن مقام نگاه دارند. . . فدایی وجود مبارک و شاکر مرحمت‌های سابقه خواهم بود. . . لهذا جسارت ورزیده عرضه می‌دارم که مسند وزارت‌خارجه مرحمتی همایونی را با کمال تشکر قبول دارم و ابداً خیال تجاوز را نخواهم کرد. . . حالا که رای مبارک به صرافت طبع همایونی به این فقره [انتصاب به وزارت خارجه] علاقه گرفته است و فدوی خانه‌زاد هم در جنب اوامر ملوکانه، اطاعت صرفم، دیگر تزلزل به‌خاطر مبارکتان راه ندهید. . . خداوند جان ناقابل فدوی ذلیل و خانه‌زاد نفی [تبعیدی] را به قربان خاکپای مبارک نماید. آمین ثم آمین.»^[82]

تمایل سپهسالار به روسها

مشیرالدوله در شوال 1290 ق با پست وزارت خارجه مجدداً به مسند قدرت بازگشت و یکسال بعد در شوال 1291 ق وزارت جنگ را نیز عهده‌دار شد. در این مقطع، او بی‌محابت‌تر از هر زمان، به جمع مال از هر طریق همت گماشت:

«در وزارت عدلیه و صدارت، به حسب ظاهر، غرض و طمع را کنار گذاشته بودم، اما در مراجعت از گیلان که حکم مار زخمی شده [را] داشتم و به تجربه فهمیده [بودم] که [این] تدلیسها و تلبیسها و حقه‌بازیه‌ها به خرج نمی‌رود و به کار نمی‌خورد، باید علانیه رشوه گرفت و آشکارا خیانت کرد، آن سبک را متروک گذاشته، این مسلک را اختیار کردم. . . .»^[83]

اما این بار مساله تا حد زیادی فرق کرده بود؛ چون سپهسالار به دلیل عدم وجاهت مردمی نمی‌توانست مستقل زندگی کند؛ علاوه بر آن، مامور شده بود قرارداد رویترا را لغو کند و لذا مغضوب انگلستان واقع می‌شد؛ پس به ناچار به حمایت همسایه شمالی نیاز داشت؛ لذا با یک تغییر جهت، به روسها متمایل شد و به آنها قول اعطای امتیاز راه‌آهن جلفا تا تبریز و سواحل خزر تا تهران را داد.^[84]

نویسنده کتاب خلسه از زبان سپهسالار سایر تعهدات او به روسها را چنین برمی‌شمارد: «تغییر پلی‌تیک دادم. انگلیسها را رها نمودم و با روسها موافقت نمودم. در وزارت خارجه بعضی تکلیفات و پیشنهادات روس را که برای ایران مضر و برای روسها نافع بود قبول نمودم. از جمله خدمات من به دولت روس، دست‌کشیدن دولت ایران بود از حقوقی که در ماوراء خزر و کوک‌تپه و دشت ترکمان و عشق‌آباد داشت و قسمتی از حدود خراسان را به روسها واگذار کردم. زینوویف که در آن وقت ایلچی روس و وزیرمختار زیرکی بود، به من وعده داد که در زمان شدت، دولت متبوعه او از من حمایت نماید»^[85]

اعتمادالسلطنه در جای دیگر پیرامون علل و عوامل گرایش مشیرالدوله به روسیه می‌نویسد: «در مراجعت سفر ثانی از فرنگستان، سپهسالار به کلی تغییر حالت داد. در زمان صدارت خود تا سفر دوم، پلتیکش با پلتیک انگلیس مساعد بود و از آنان هواخواهی می‌کرد. بعد از مراجعت از سفر دوم فرنگ، میرزا یحیی‌خان معتمدالملک برادر سپهسالار [که] با روسها دوست بود، برادر خود را به هواخواهی روسها ترغیب کرد. به اصرار یحیی‌خان معتمدالملک و سعی و کوشش مسیو زینوویف، وزیرمختار روسیه مقیم تهران، [مشیرالدوله] تغییر پلتیک داد [و] تا [هنگام] مردن هواخواه روس بود.»^[86]

متأسفانه سپهسالار در این مقطع از تاریخ زندگی سیاسی خود نیز بخشی از تمامیت ارضی کشور و منافع ملی را فدای اغراض شخصی کرد و برای حفظ خویش به راحتی بخشی از اراضی واقع در سرحدات ایران با روسیه را به آنها واگذار کرد. تیموری در باب روابط صمیمانه او با روسها می‌نویسد: «به این ترتیب سپهسالار با روسها روابط صمیمانه‌ای پیدا می‌کند، به حدی که در اواخر، سفارت روس بزرگترین حامی و پشتیبانی سپهسالار بود و برعکس انگلیسها که به عنوان مختلف می‌کوشیدند، ناصرالدین‌شاه را به او ظنین ساختند تا او را از صدارت عزل کرد. . . .»^[87]

البته سپهسالار در انجام وعده‌هایی که به خارجیا می‌داد بسیار خوش‌قول بود. فی‌المثل پیش از این دیدیم که چگونه به چهار وعده خود به انگلیسها به نحو احسن عمل کرد. واینک باید به یکی از تعهدهای خود به خرسهای قطبی عمل می‌کرد که البته برای او دردسرساز شد. خان ملک‌ساسانی می‌نویسد: «در این ایام میرزا حسین‌خان [که] به واسطه چشم‌پوشی از حقوق مسلمة ایران در آخال و ماوراءخزر و کوک‌تپه و دشت ترکمان با روسها سازش کرده بود، شاه او را معزول کرد. . . .»^[88]

سپهسالار در سفر دوم شاه به فرنگ، به عنوان وزیرامور خارجه در معیت او بود. پیرامون این سفر و برخی کارهای او مطالبی نقل شده که خواندنی است:

«... بعد از عزل از صدارت چون دوباره به وزارت خارجه و سپهسالاری رسید، طمعش به حدی بود که مافوق نداشت. در همین سفر دوم فرنگ، وقتی که بندگان اعلی‌حضرت همایونی در یکی از عمارات سلطنتی فرنگ منزل می‌کردند یا در یک مهمانخانه توقف داشتند، علی‌الرسم می‌باید انعامی به خدام قصور سلطنتی یا صاحبان مهمانخانه بدهند. هر مبلغی را که سپهسالار معین می‌کرد مرحمت می‌شد ولیکن خود او آن وجه را نصف می‌داد و نیمی را برای خود ذخیره می‌نمود. . . . در این سفر دوم، زمانی که بندگان اقدس همایون در پاریس بودند، میل کردند که چندشب در "فون‌تن‌بلو" به تفرج تشریف ببرند، بنده را مامور فرمودند که یک‌روز قبل به آنجا بروم و تدارک ورود همایونی را ببینم و به سپهسالار حکم شد که پانصد تومان برای مخارج بعضی تدارکات آنجا به بنده نقد بدهند، ایشان پنجاه تومان آن را از من

کسر کرده، باقی را دادند. از این فقره می‌توان سایر کارهای او را قیاس کرد و هریک از عمده خلوت از برای جلب منفعت، جواهری یا اسبابی به حضور می‌آوردند که به فروش برسانند و فایده ببرند. از این‌گونه کارها حتما سپهسالار یک دهیکی [ده‌درصد] را از برای خود برمی‌داشت . . .»^[89]

دریافت بالاترین نشان روسیه

سپهسالار در سال 1297 ق، مدتی پس از عزل از وزارت امور خارجه و وزارت جنگ، به امر شاه برای تسلیت قتل الکساندر دوم به روسیه رفت و از سوی امپراتوری جدید، الکساندر سوم، و دولت روسیه با استقبال کم‌نظیری مواجه شد. خان‌ملک ساسانی گزارش آن سفر را چنین توصیف کرده است:

« . . . خبر قتل امپراتور روس رسید، شاه هم او [سپهسالار] را برای تعزیت قتل الکساندر دوم و تهنیت جلوس الکساندر سوم به روسیه فرستاد.

در آن سفر روسها به جهت خدماتی که به آنها در واگذاشتن آخال و تاسیس قزاقخانه کرده بود، به میرزااحسین‌خان خیلی احترام گذاشتند، من‌جمله امپراتور روس به دست خود نشانی را که در گردن داشت به گردن مشارالیه انداخت. وقتی که به تهران مراجعت کرد، شاه کاملاً از او مظنون شده و نمی‌خواست که در تهران باشد لذا او را والی و نایب‌التولیه خراسان فرمود . . .»^[90]

سپهسالار در خدمتگزاری به روس و انگلیس تا آنجا پیش می‌رود که از دست ملکه انگلیس و امپراتور روس نشان مخصوص دریافت می‌کند و این در حالی است که این نشانه‌ها از ارزش ویژه‌ای برخوردار می‌باشد و دولتها برای حفظ منزلت و اعتبار آن، اصرار می‌ورزند تا جز اشخاصی که خدمات بسیار شایان‌توجهی انجام داده‌اند، در اختیار فرد دیگری قرار نگیرد.

میرزااحسین‌خان که پس از برکناری مجدد، جان‌ش را در خطر می‌دید، باز هم برای نجات خویش به خارجیه متوسل شد؛ اما از آنجا که انگلیسیها از او دل خوشی نداشتند، این‌بار به روسها ملتجی شد. خان‌ملک ساسانی می‌گوید:

«عزیزالله میرزا ظفرالسلطنه وزیر جنگ سابق در روز یکشنبه نهم فروردین 1309 شمسی برای نگارنده حکایت کرد: من در فوج اتریش نایب سرهنگ و مامور باغ و منزل میرزااحسین‌خان سپهسالار بودم. همین جایی که حالیه مجلس شورای ملی است. یک روز میرزاعلی‌خان منشی حضور (امین‌الدوله) دستخط معزولی سپهسالار را آورد. ناصرالدین‌شاه خود، او را مامور کرده بود که آنجا بنشیند و نگذارد سپهسالار اقداماتی بکند یا کسی او را ملاقات نماید و خیال داشتند او را به قتل برسانند. چند دقیقه بعد از آمدن امین‌الدوله، زیناویف سفیر روس فرستاد که می‌خواهد به ملاقات سپهسالار بیاید. میرزااحسین‌خان گفت که من دیگر اختیار پذیرایی ندارم. اختیار با امین‌الدوله است. امین‌الدوله گفت: بیاید و ملاقات در حضور من باشد. سفیر روس که آمد، من حاضر بودم. باحضور امین‌الدوله ملاقات کردند. معلوم است حرف محرمانه‌ای نتوانستند بزنند. سفیر روس از آنجا که بیرون رفت، تقاضای ملاقات وزیرامور خارجه را کرد و چون شاه پس از صدور دستخط عزل سپهسالار دستخط کرده بود که تا تعیین وزیرامور خارجه جدید کارهای وزارت خارجه را خودم عهده‌دار خواهم بود، سفیر روس را نیز خودش پذیرفت. در آن ملاقات سفیر روس به شاه گفته بود که ما نمی‌دانیم میرزااحسین‌خان نوکر خوب شما بود یا نوکر بد؟ و آیا شما از او راضی هستید یا نه؟ و درباره او چه می‌خواهید بکنید؟ ولی من فقط به‌خاطر اعلیحضرت همایونی می‌آورم که میرزااحسین‌خان از دولت روس دارای نشان خیلی بزرگی است . . .»^[91]

جالب آن‌که برخی نویسندگان طرفدار سپهسالار که در همه‌جا نوک تیز قلم خود را علیه استعمار خشن روسیه نشانه می‌روند از کنار این فراز مهم از زندگی سپهسالار (دوران روس‌فیلی او) بی‌تفاوت می‌گذرند و به آن اعتنا و اشاره‌ای نمی‌کنند.

فرجام قرارداد رویتز

امتياز مزبور از پيش محکوم به شکست بود؛ زیرا به قول معروف لقمه به‌قدری بزرگ بود که در گلو انگلستان گیر کرد. کرزن این پیر استعمارگر، خود درباره فرجام این قرارداد می‌نویسد: «ما در موارد دیگر و در همین زمانه خود، شر و زبان این طرز کار را درباره سرزمین یا ملتهای دیگری که از طرف سرمایه‌داران بیگانه، وسیله استثمار قرار گرفته بودند مشاهده نموده و دیده‌ایم که چگونه قربانی‌کردار دسته‌هایی از ماجراجویان سودپرست، که در عالم خویش ریزه‌خوار دولتها یا کمپانیهای بودند، واقع شدند و می‌دانستیم که ثبات وضع و استقرار ملی از این راه قابل تأمین نیست . . .»^[92]

قرارداد، از یک سو با مخالفت روحانیت و مردم به رهبری مرحوم آیت‌الله حاج‌ملاعلی‌کنی و با همراهی رجالی همچون میرزاسعیدخان انصاری (موتمن‌الملک) مواجه شد و از دیگر سو روسها نیز به شدت با آن مخالف بودند، چون موقعیت آنها را در ایران کاملاً به خطر می‌انداخت، در نتیجه به قول مهدی بامداد: «چون لقمه بسیار گنده و گلوگیر و غیرقابل هضم بود، انگلستان به علت مخالفت سخت روسها عقب‌نشینی اختیار کرد و در این بین‌ها هم، در خارج دو سیاست جهانی با هم کنار آمدند و در باطن امر نظر انگلیسها از گرفتن چنین امتیاز بی‌حد و حصری، نرم‌کردن روسها و موافق نمودن آنان در بعضی از مسائل جهانی بود. وقتی روسها دیدند که بدون اطلاع آنان کار انجام یافته و کلاهشان پس معرکه است، قدری نرمش پیدا کرده و روی موافقت خود را به انگلیسها نشان دادند. انگلستان هم از امتیاز مزبور به کلی صرف‌نظر نمود و دولت ایران هم با این کیفیات آن را لغو کرد. . . .»^[93]

اما داستان به همین‌جا خاتمه پیدا نکرد و آقای رویتر از این لقمه چرب دل نبرید و تا زمان مرگ به تلاشهای خود همچنان استمرار بخشید. پس از او، ورثه نیز همچنان به تکاپوی خود ادامه دادند تا این‌که سرانجام هفده سال بعد رویتر، بازهم به راهنمایی و دستکاری خود رجال ایران و زمامداران وقت، پس از آن که پرونده آن امتیاز تقریباً مخومه شده بود، با طرح این ادعا که در ماجرای مذکور مبالغی را به عنوان رشوه به زمامداران و رجال ایران داده است ادعای خسارت کرد. پس از مذاکرات بسیار، سرانجام در سال 1306 ق دولت ایران امتیاز بانک شاهنشاهی ایران را به مدت شصت سال به رویتر و باطنیا به انگلستان واگذار کرد و خساراتی را که از این امتیاز در مدت این سالها به ملت بدبخت ایران وارد آمد خدا می‌داند و بس.^[94]

سپهسالار مشروطه‌خواه!

میرزا حسین‌خان که در طول عمر سیاسی خود دگردیسیهای زیادی را شاهد بود و به عنوان مثال از اردوگاه انگلیس به جبهه روسیه در ایران پیوست، شاید جزو معدود چهره‌های سیاسی باشد که صفت مرکب و مضاعف «آنکلو - روسوفیل» برانزده او است. جالب آن‌که او در اواخر عمر خود بار دیگر تغییر جهت داد و آزادیخواه شد و شعار مشروطه و نظام پارلمانی و شورایی را سرداد.^[95]

او به شاهزاده ظل‌السلطان که خود در شمار مستبدین مشهور و از رجال طرفدار انگلستان بود گفت: «امیدوارم روزی بیاید که همین خانه و عمارت من، پارلمان و مکان جلوس مبعوثین گردد، که همان پارلمان ریشه استبداد قاجاریه را از بیخ برکند.»^[96]

البته مشروطه‌طلبان نیز این ندای او را بی‌پاسخ نگذاشتند و بعدها این خواسته او را محقق کردند و ساختمان مجلس شورای ملی را در باغ بهارستان او بنا نهادند.

متأسفانه ناگزیریم در اینجا قبل از بستن پرونده سپهسالار از یک زشتی و پلشتی در رفتار او یاد کنیم که به انحاء گوناگون در طول تاریخ دامنگیر بعضی رجال ضعیف‌النفوس بوده است. اعتمادالسلطنه در کتاب خلسه به ذکر آن می‌پردازد و کتیرایی نیز در پاورقی، توضیحات مفصلی پیرامون این عمل او بیان می‌دارد که بنا به پاره‌ای ملاحظات اخلاقی از ذکر مفصل آن درمی‌گذریم و به گزیده توضیحات اعتمادالسلطنه بسنده می‌کنیم که آن را از زبان خود سپهسالار بیان می‌کند:

«اول کار نابکاری من، آوردن ایلخانی هرزه لوطی‌مردود مطرود بود، برای این‌که من قوادی کرده او را از اسلامبول خواستم و موجب گزافی از دولت در حق او برقرار نمودم و حکومت قزوین را به او دادم.»^[97]

و در ادامه بحث با ذکر یک مورد، نتایج این عمل را چنین برمی‌شمارد:

«از خیانت‌های بزرگ من به سلطنت و ملت ایران که سر منشاء جمله عیبهاست و مبدا کل فسادها، این‌که امردی [مرد هرزه] را دوست می‌داشتم و در کل مایملک خود، او را مختار کرده بودم. این بذل من عیبی نداشت. از مناصب و امتیازات بناحق در حق او آنقدر مبذول داشتم که اسم آن را باید تذبذیر گذاشت و از آنجا که هیچ شان و رتبه‌ای را از او مضایقه نمی‌کردم، اگر دیگران را هم از آن نصیبی نمی‌دادم، به صدا در می‌آمدند، پس برای این‌که یک کار بی‌قاعده در پرده اختفا ماند، صد کار بی‌قاعده دیگر هم می‌کردم. یعنی برای یک نشان افتخار که از روی محبت به آن شاهد شیرین‌کار می‌دادم، باید صد نشان دیگر هم به مردم ناقابل دهم تا نگویند امتیازات دولت دستخوش هوی و شهوت شده است و عاقلان دانند که مزایای دولت و اعتبارات سلطنت، نفوذ بسیار و گهرهای شاهوار نیست. . . .»^[98]

مرگ سپهسالار

سرانجام میرزا حسین خان در بیست و یکم ذی حجه 1298 ق در سن پنجاه و هفت سالگی درگذشت.^[99]

ثروت افسانه‌ای

سپهسالار هنگام مرگ بی‌گمان یکی از ثروتمندترین رجال ایران بود،^[100] اما به قول دکتر محمد جواد شیخ الاسلامی، کسی که به دیده تحقیق در اصل و ریشه مطلب بنگرد، خواه‌ناخواه با این سوال مواجه می‌شود که نوه عابدین دلاک قزوینی این همه ثروت و دارایی را از کجا آورده بوده است؟^[101]

اعتماد السلطنه در خاطرات روز بیست و پنجم ربیع‌الاول 1299 ق سخنی دارد که به واسطه آن شاید بتوان اذهان را به میزان تقریبی ثروت سپهسالار نزدیک کرد: «دو روز است که تمام وزرا مشغول هستند سیاهه نوشتجات و جواهرات سپهسالار مرحوم را در مجلس شورا صورت می‌کنند. وصیت‌نامه و نوشته‌جات بانک در نیامده.»^[102]

همچنین مهدی بامداد در مورد میزان دارایی همسر سپهسالار توضیحاتی به این شرح ارائه می‌دهد: «قمر السلطنه، زن سپهسالار، در هفدهم جمادی‌الثانی 1309 ق، یک‌سال پس از مراجعت از زیارت مکه در تهران درگذشت. ناصرالدین شاه که خبر فوت او را شنید از بیلاق به شهر آمد و فوراً امین همایون و میرزا احمد منشی امین‌السلطان را مامور نمود که رفته در اطاق او را مهر نمایند.»^[103]

اعتماد السلطنه در خاطرات روز هیجدهم جمادی‌الثانی 1309 ق می‌نویسد: «دیشب جواهرآلات قمر السلطنه را شاه خواسته بودند، می‌گفتند: جواهرات ممتازی بود و 100 هزار تومان (به پول آن زمان) قیمت نمودند. 15 هزار امپریال و لیره هم که در خانه موجود بود آوردند.»^[104]

بامداد سپس در پاورقی توضیح می‌دهد که اکنون (زمان نگارش کتاب) بهای هر امپریال 1400 ریال و لیره 820 ریال می‌باشد.^[105]

ناصرالدین شاه که خود از میزان تقریبی ثروت سپهسالار و نحوه کسب آن اطلاع داشت، پس از مرگ میرزا حسین خان در صدد ضبط اموال او برآمد، اما برادرانش به سفارت روس شکایت بردند و وزیر مختار نیز برای شاه نامه نوشت و او را از اقدام به این کار منصرف کرد.^[106]

علل ناکامی سپهسالار

میرزا حسین خان در طول حیات سیاسی خود کارنامه‌ای از اعمال خویش باقی گذاشت که گوشه‌ای از آن را دیدیم و اعتماد السلطنه با دادن نمره مردود به سپهسالار دو دلیل را برای ناکامی او برمی‌شمرد:

«اول جهتی که باعث عدم پیشرفت او شد، یکی این بود که علم و تربیت او در ایران نقصان داشت و بیشتر اوقات در ممالک عثمانی نشو و نما یافته بود، چون به ایران آمد خواست سبک عثمانیان را در ممالک محروسه معمول دارد ولی خیال آن مرد بزرگ صورت نگرفت و نتیجه به عکس بشنید . . . مثل آن بود که کسی تقلید از پیشوای نادانی نماید و کوری، عصاکش کور دیگر شود. . .

جهت دیگری که حاجی میرزا حسین خان نتوانست خیالات خود را اجرا بدارد آن بود که هواپرستی و مقاصد شخصی در نظر داشت و بیشتر اوقات به هوای نفس حرکت می‌کرد. ناچار چنین کسی از مطلب دور می‌افتد و سر رشته‌اش از دست می‌رود که نمی‌تواند مطالب و مقاصد مهمه را به انجام رساند.»^[107]

نتیجه‌گیری و چند سوال

چنانکه مشاهده شد، کارنامه سپهسالار از جهات مختلف قابل تامل است.

از حیث اقتصادی کارنامه او مشحون از رشوه، سوءاستفاده از قدرت و کسب نامشروع ثروت می‌باشد. از ساحت سیاسی نیز جز خدمت به انگلیس و روس عملکرد درخوری ندارد.

از جهت اخلاقی هم روحیه‌ای قدرت‌طلب و در عین حال ضعیف‌النفس و چاپلوس داشت که در نامه قبول پیشنهاد سمت وزارت خارجه به ناصرالدین شاه به وضوح قابل ملاحظه است.

باتوجه به این مطالب سوالهایی به ذهن متبادر می‌شود که هر محقق حقیقت‌جویی را به خود مشغول می‌دارد:

1- چرا نوشتجات بعضی افراد در کشور ما، سپهسالار را از رجال ترقیخواه و بنیانگذار «حکومت قانون» خوانده و پس از میرزاتقی‌خان امیرکبیر او را برجسته‌ترین وزیر دوره قاجار^[108] معرفی می‌کنند؟ آیا این قیاس مع‌الفارق و کم‌لطفی به امیرکبیر نیست؟ اگر این رویه‌ها و خصوصیات در وجود امیر نیز دیده می‌شد، ملت هوشمند و قدرشناس ایران نام امیرکبیر را این چنین عاشقانه در صحیفه دل و عمق جان خود ثبت می‌کرد؟

شاید تمام مردم تهران و اکثر ایرانیان نام سپهسالار را تنها به‌خاطر مدرسه و مسجد سپهسالار سابق شنیده باشند، اما واقعا چند نفر از مردم او را می‌شناسند و از عملکرد وی اطلاع دارند؟ متقابلا امیرکبیر در جایگاه رفیع یک قهرمان ماندگار ملی قرار دارد و مردم با او و عملکردش آشنایی دارند و یاد آن بزرگمرد هیچ‌گاه از حافظه تاریخی مردم ایران محو نخواهد شد.

2- چرا بعضی منتسبان به جریان تجدد در کشور ما، از این‌همه خبط، خطا، خیانت، رشوه، سوءاستفاده از قدرت، وطن‌فروشی و وابستگی به بیگانگان، سخاوتمندانه چشم‌پوشی می‌کنند و مترقی‌اش می‌خوانند؟ اگر این گروه بر وابستگی به انگلستان حساسیت ندارند چرا چشم خود را بر وابستگی او به روسیه می‌بندند؟

3- و بالاخره چرا برخی از نویسندگان نیز نام و اعتبار خود را با حمایت از کسانی همچون سپهسالار، مخدوش و آلوده می‌کنند؟

به‌هرحال، چنان‌که بارها به اثبات رسیده، ماه همیشه پشت ابر نمی‌ماند و دیر یا زود حقیقت با پرتوافشانی خود آشکار شده و شعاع انوار آن بر ذهن و دل محققان منصف و حقیقتخواه خواهد تابید. تجربه سپهسالار نشان می‌دهد، آنان که برای انجام اصلاحات چشم به حمایت‌های لندن و واشنگتن دارند، درنهایت محکوم به فنا هستند و قضاوت آیندگان در مورد آنان مثبت نخواهد بود.

واقعیت آن است که میرزااحسین‌خان به‌عنوان یک ایرانی همچون تمامی هم‌میهنانش از هوش و استعداد فوق‌العاده‌ای برخوردار بود و اگر این توان ذاتی در دل فرهنگ غنی کشورش پرورش می‌یافت، شاید می‌توانست به‌عنوان یک شخصیت برجسته در تاریخ ایران ماندگار شود ولی با تاسف باید اذعان کنیم که این جوهره قوی، بر اثر اقامت در غرب در سنین جوانی و همچنین تماس با عناصر غرب‌باور و مساله‌دار نظیر میرزاملکم‌خان و آقاخان محلاتی و برخی چهره‌های غربگرای دولت عثمانی، از فرهنگ ملی و بومی خود فاصله گرفت و به‌مرورزمان این زاویه بیشتر و بیشتر شد تا جایی‌که این رجل توانا به دلیل انحراف فکری به اعمالی دست زد که کارنامه او را از حیث سیاسی و شخصی با کمبودهای زیادی مواجه کرد.

بی‌گمان آنچه از وی سرزد، ریشه در اندیشه او داشت و تمامی اقدامات او با آنچه در سر داشت متناسب می‌نمود. مطالعه زندگی میرزااحسین‌خان برای همه اندیشمندان و سیاستمداران امروز ما پیام‌های عمیقی دارد که مسلما برای آنها در انتخاب خطمشی راهنما خواهد بود و اگر هوشمندانه عمل نکنند قضاوت امروز مردم هوشمند ما درباره سپهسالار، همان قضاوت آیندگان در مورد خود آنان خواهد بود.

پی‌نوشت‌ها

-
- [1]- احمد خان‌ملک‌ساسانی، سیاستگران دوره قاجار، تهران، هدایت، بی‌تا، صص 170-172
- [2]- محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه، صدراالتواریخ، به کوشش محمدمشیری، چاپ دوم، تهران، روزبهان، 1357، ص 281
- [3]- ابراهیم تیموری، عصر بی‌خبری یا تاریخ امتیازات در ایران، چاپ چهارم، تهران، اقبال، 1363، ص 31 و همچنین: پرویز افشاری، صدراعظم‌های قاجاریه، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، 1372، ص 194
- [4]- پرویز افشاری، همان، ص 194
- [5]- فریدون آدمیت، امیرکبیر و ایران، چاپ اول، 1324، تهران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ص 548

- [6] - برای اطلاع بیشتر از نامه‌ها و احکام امیرکبیر نگاه کنید به سیدعلی‌آل‌داود، اسناد و نامه‌های امیرکبیر، ج اول، تهران، انتشارات سازمان اسناد ملی ایران، 1379
- [7] - فریدون آدمیت، همان، ص 549
- [8] - مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران در قرون 12، 13 و 14 هجری، ج 1، چاپ چهارم، تهران، انتشارات زوار، 1371، ص 411
- [9] - اعتمادالسلطنه، تاریخ منتظم ناصری، ج 3 به تصحیح دکتر محمداسماعیل رضوانی، تهران، دنیای کتاب، 1367، ص 1718 و همچنین بامداد، همانجا.
- [10] - فریدون آدمیت، همان، ص 400
- [11] - پرویز افشاری، همان، ص 207، همچنین فریدون آدمیت، همان، ص 550
- [12] - پرویز افشاری، همان، ص 207
- [13] - ساسون‌ها، سپهسالار و تریاک ایران، (مؤلف نامعلوم)، مندرج در مطالعات سیاسی، (مجموعه مقالات)، کتاب اول، تهران، موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، پاییز، 1370، ص 137، به نقل از چارلز عیسوی، تاریخ اقتصادی ایران (عصر قاجار 1332-1335.ق)، ترجمه: یعقوب آژند، تهران، گستره، 1360، صص 366-371
- [14] - ساسون‌ها، سپهسالار و تریاک ایران، به نقل از چارلز عیسوی، همان، ص 367
- [15] - ابوالقاسم طاهری، تاریخ روابط بازرگانی ایران و انگلیس از دوران فرمانروایی مغولان تا پایان عهدقاجاریه، ج 1، تهران، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، بی‌تا، صص 488-490
- [16] - همان، ص 126، به نقل از: Encyclopaedia Judaica, Jerusalem, 1971, vol.14, P.894
- [17] - همان، ص 135، به نقل از احمد اشرف، موانع تاریخی رشد سرمایه‌گذاری در ایران، دوره قاجاریه، تهران، زمینه، 1359، ص 59
- [18] - مهدقلی هدایت (مخبرالسلطنه)، سفرنامه مکه، به کوشش دکتر سیدمحمد دبیر سیاقی، تهران، تیراژه، بهار 68، ص 259
- [19] - محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه، صدرالتواریخ، همان، ص 263
- [20] - همان نویسنده، خلسه (مشهور به خوابنامه)، به کوشش محمود کتیرایی، بی‌جا، بی‌تا، ص 101
- [21] - جواد شیخ‌الاسلامی، قتل اتابک و شانزده مقاله تحقیقی دیگر، تهران، انتشارات کیهان، 1367، ص 86
- [22] - محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه، خلسه، همان، ص 101
- [23] - معروف است در آن دوران در حوالی سرچشمه تهران، کوچه‌ای بود که افراد متمول در آن ساکن بودند لذا عموم مردم، آن کوچه را، کوچه صدتومانی‌ها (و به تعبیر امروزی کوچه میلیونرها و میلیاردرها) می‌نامیدند. باین‌قیاس ارزش صدهزار تومان در حدود صدوپنجاه سال قبل بهتر روشن می‌شود.
- [24] - پرویز افشاری، همان، ص 194
- [25] - جواد شیخ‌الاسلامی، همان، ص 86
- [26] - محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه، مرآةالبلدان، ج 2، با تصحیحات و حواشی و فهرس و به کوشش دکتر عبدالحسین نوایی و میرهاشم محدث، تهران، موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، 1367، صص 1632 و 1640-41
- [27] - علی‌اکبر ولایتی، تاریخ روابط خارجی ایران در دوران ناصرالدین‌شاه و مظفرالدین‌شاه، تهران، دفتر مطالعات سیاسی بین‌المللی، 1372، صص 95-96
- [28] - علی ابوالحسنی (منذر)، پایداری تا پای‌دار؛ سیری در حیات پربار علمی، معنوی، اجتماعی و سیاسی شهید حاج شیخ‌فضل‌الله نوری، تهران، موسسه تحقیقاتی و انتشاراتی نور، 1368، صص 132-131
- [29] - همان، به نقل از: ابراهیم صفایی، مدارک تاریخی، 1355، صص 104-103
- [30] - مهدی بامداد، همان، ص 412
- [31] - پرویز افشاری، همان، ص 197
- [32] - همان، همچنین: مهدی بامداد، همان، ص 415
- [33] - محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه، صدرالتواریخ، همان، ص 268
- [34] - Maj. Genl. Sir Henry Creswicke Rawlinson. -

- [35]- مهدی بامداد، همان، ص412، همچنین: محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن 19، ج3، تهران، اقبال، 1367، ص908
- [36]- ابراهیم تیموری، همان، ص51، همچنین: محمود محمود، همان، ص925 به نقل از: England and Russia in the East, By: Sir Henry Rawlinson, P.125
- [37]- احمد خان ملک‌ساسانی، همان، صص77-78
- [38]- محمود محمود، همان، ص908
- [39]- همان، ص926
- [40]- همان، ص928
- [41]- همان، ص929
- [42]- Layard. -
- [43]- مهدی بامداد، همان، ص411
- [44]- Sir Denis Arthur Heyworth Wright. -
- [45]- دنیس رایت، ایرانیان در میان انگلیسیها، صحنه‌هایی از تاریخ مناسبات ایران و بریتانیا، ترجمه: کریم امامی، چ دوم، تهران، نشر نو، 1368، ص238
- [46]- ابوالقاسم طاهری، همان، ج1، ص475
- [47]- میرزاعلی‌خان امین‌الدوله، خاطرات سیاسی امین‌الدوله، به کوشش حافظ فرمانفرمائی، چ سوم، تهران، امیرکبیر، 1370، ص34، همچنین: بامداد، همان، ص415
- [48]- ساسونها، سپهسالار و تریاک ایران، همان، ص137، به نقل از چارلز عیسوی، همان، ص367
- [49]- پرویز افشاری، همان، ص199
- [50]- محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه، خلسه، همان، ص103
- [51]- مهدی بامداد، همان، ص413
- [52]- احمد خان ملک‌ساسانی، همان، ص78
- [53]- Baron Julius Do Reuter. -
- [54]- برای مطالعه متن کامل قرارداد ر.ک: ابراهیم تیموری، همان، صص108-112
- [55]- ابوالفضل دلاوری، ایران در عصر قاجاریه، مندرج در: حدیث انقلاب، جستارهایی در انقلاب اسلامی ایران، مجموعه مقالات، تهران، انتشارات بین‌المللی الهدی، زمستان، 1377، صص12-13
- [56]- همان.
- [57]- ابراهیم تیموری، همان، ص107 و مهدی بامداد، همان، ص414.
- [58]- ابراهیم تیموری، همان.
- [59]- جواد شیخ‌الاسلامی، همان، ص71
- [60]- محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه، همان، ص103
- [61]- فریدون آدمیت، اندیشه ترقی و حکومت قانون عصر سپهسالار، تهران، خوارزمی، 1356، صص348-349
- [62]- George Nathaniel Curzon -
- [63]- محمدجواد شیخ‌الاسلامی، سیمای احمدشاه قاجار، ج 1، تهران، نشر گفتار، 1368، ص108
- [64]- جرج ن. کرزن، ایران و قضیه ایران، ج1، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، 1367، صص621-622
- [65]- ابراهیم تیموری، همان، ص119
- [66]- همان، ص97
- [67]- همان، ص119
- [68]- دنیس رایت، همان، ص238
- [69]- یا همان آنگلوفیل و آنگلوجلان در ادبیات سیاسی ما.
- [70]- دنیس رایت، همان، ص296
- [71]- India. Star of -

- [72]- دنیس رایت، همان، ص258
- [73]- سپهسالار توجه ندارد که دولت به هیچ‌وجه تمایلی به مداخله روحانیون در امور سیاسی نداشت بلکه این علما بودند که بر اساس تکلیف شرعی برای اقامه حق و امر به معروف و نهی از منکر، در امور اجتماعی و حکومتی دخالت می‌کردند و همچنین دولت به هیچ‌وجه تمایل نداشت که آنها فی‌مابین مردم و حکومت باشند ولی مردم به دلیل اعتقادی که به سلامت علما داشتند، آنها را واسطه قرار می‌دادند.
- [74]- فریدون آدمیت، همان، ص179
- [75]- ابوالفضل دلاوری، همانجا.
- [76]- جواد شیخ‌الاسلامی، قتل اتابک . . . ، ص80
- [77]- کرزن، همان، ص624
- [78]- ابوالقاسم طاهری، همان، ج1، ص475
- [79]- همان، صص477-478، به نقل از نامه دیکسون به تامسون، مورخ پانزدهم سپتامبر 1873. م مندرج در پرونده اسناد وزارت امور خارجه انگلستان Fo.601351.
- سند مزبور مبین آن است که حتی پزشک انگلیسی هم به جاسوسی و خبرچینی برای سفارت خود مشغول بوده و جالب این‌که میرزا حسین‌خان هم به این شغل دوم (و بلکه شغل اول) او آگاهی داشته و از او می‌خواهد برای وزیرمختار، نامه بنویسد تا نزد شاه شفاعت او را بکند و حتی از وی می‌خواهد از وزیرمختار استدعا کند از طریق چاپار سفارت، گزارشی درباره وضعیت پایتخت برای وی بفرستد. (ابوالقاسم طاهری، همان، ص477)
- [80]- ابراهیم تیموری، همان، ص53
- [81]- جواد شیخ‌الاسلامی، قتل اتابک، صص81-82
- [82]- ابراهیم تیموری، همان، صص43-46
- [83]- محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه، همان، ص104
- [84]- همان، ص53
- [85]- همان، ص106
- [86]- همان نویسنده، صدرالتواریخ، ص276
- [87]- ابراهیم تیموری، همان، ص55
- [88]- احمد خان ملک‌ساسانی، همان، ص91، همچنین: مهدی بامداد، همان، ص410
- [89]- محمدحسن‌خان، همان، ص275
- [90]- احمد خان ملک‌ساسانی، همان، ص92
- [91]- همان، ص91
- [92]- کرزن، همان، ص624
- [93]- مهدی بامداد، همان، ص413
- [94]- همانجا.
- [95]- علی ابوالحسنی، همان، صص130-134
- [96]- حسن اعظام قدسی (اعظام‌الوزاره)، خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صدساله، ج1، چاپ اول، تهران، چاپخانه حیدری، اردیبهشت 42، ص200 و رجوع کنید به همین کتاب، ج1، تهران، نشر کارنگ، 1379، ص247
- [97]- محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه، خلسه، همان، ص103
- [98]- همان، صص107-110
- [99]- همان نویسنده، تاریخ منتظم ناصری، ص2026
- [100]- جواد شیخ‌الاسلامی، همان، ص86
- [101]- همان، ص71
- [102]- مهدی بامداد، همان، ص423
- [103]- همان، صص425-426
- [104]- همان.
- [105]- همان، ص426

[106]- ابراهيم تيمورى، همان، ص62

[107]- محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، صدرالتواريخ، ص261

[108]- فريدون آدميت، همان، ص550